

گویند که اصطلاح شیعه در جنگ جمل پیدا شد و پیروان علی را که برخیزد طلحه و زبیر بودند شیعه گفتند . بعضی گویند که این اصطلاح پس از جنگ صفین در روز خروج خوارج بوجود آمد، و کسانی که با علی پس از آن جنگ در دوستی او استوار ماندند شیعه خوانده شدند .

چنانکه در پیش گفتیم حقیقت این است که شیعه و پیروان علی از همان زمان رسول خدا پیدا شدند و آنان دوستان آن حضرت مانند مقداد بن الاسود ، و سلمان فارسی ، و ابوذر غفاری ، و عمار یاسر و دیگران بودند ، و آن اصلاً از اختلاف بین دو خاندان بنی هاشم و بنی عبد شمس نشأت گرفته است .
 بنا بر این عنوان شیعه در ابتدا بر کسانی اطلاق میشد که بعد از رحلت رسول خدا امامت را حق حضرت علی بن ابیطالب می دانستند، و با وجود اجماع سواد اعظم مسلمین در بیعت ابوبکر باز در مودت و ولایت آن حضرت ثابت ماندند^۱ .

شیعه فکری عربی است که در ارادت و مودت به علی بن ابیطالب و فرزندان او و تمایل به خاندان بنی هاشم و تنفر از طایفه بنی امیه خلاصه میشود . بعدها این فکر مورد قبول ایرانیان و موالی قرار گرفت و ایشان که از ظلم بنی امیه و عمال آنان رنج می بردند خود را با خاندان مظلوم علوی و بنی هاشم در کشیدن رنج و آزار از دشمنان سهم دانسته و به ایشان پیوستند^۲ .

گرچه نخستین شیعیان همگی عرب بودند ولی در زمان امویان بسیاری از موالی بخصوص در عراق و ایران به ایشان گرویدند . موالی می کوشیدند از وضع تحقیر آمیزی که در برابر قبایل عرب داشتند رهایی یابند و حقوق مساوی با اعراب به دست آورند . شیعیان نیز حصول این مقصود را به ایشان نوید می دادند^۳ .

شمرای شیعه از همان آغاز ، احساسات و عواطف خویش را درباره علی و

۱- تاریخ الشیعه ، تالیف دکتر حسین علی محفوظ ص ۸-۱۱؛ ترجمه فرق الشیعه نوبختی ص ۱۳۳، خاندان نوبختی ص ۴۹ .
 ۲- گلدزیهر، العقیده و الشریعة ص ۲۰۵ . رك ایضاً، المقریزی، النزاع والتخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم .
 ۳- اسلام در ایران ص ۵۴ .

اولاد او در اشعار خود بیان می کردند . مثلاً در آن هنگام که ولید بن عقبه برای عثمان گریه می کرد و بنی هاشم را رد و طرد می نمود، فضل بن عباس از شعیبان علی بهوی پاسخ داده می گفت :

و کان ولی العهد بعد محمد علی وفی کل المواطن صاحبه

یعنی : جانشین محمد و یار او در هر جای علی است.

در جنگ صفین ابوالاسود دؤلی که از اصحاب علی بود و در رکاب او می جنگید ، در ستایش علی چنین گفت :

إذا استقبلت وجه ابي حسين رأيت البدر راق الناظر بنا

فقد عمت قریش حیث کانت بانک خیرهم حسباً و دیناً

یعنی : هر گاه به روی ابوالحسین (علی) نگاه کنی، ماهی تمام را می بینی که بما می نگرد . قریش هر جا باشند می دانند که تو ای علی از لحاظ دین و تبار بهترین ایشان هستی .

دعل خزاعی پس از کشته شدن حسین، در سوگ او چنین گفت، و خروج امامی را بناچار واجب دانست :

فلوالذی ارجوه فی الیوم اومعد لقطع قلبی انرهم حرراتی

خروج امسام لامحالة خارج یقوم علی اسم الله و البرکات

یعنی : اگر نمی بود کسی که امروز یا فردا انتظار او را دارم، هر آینه دل من به دنبال ایشان از اندوه حسرت تکه تکه می شد . بناچار امامی خروج خواهد کرد و نام خدا و برکات او را برپای خواهد داشت .

یک دهم مسلمانان عالم شیعه هستند و شمار ایشان بالغ بر چهل میلیون نفر می باشد . اغلب ایرانیان ، و نیمی از مردم عراق ، و یمن، و عده ای در سوریه، و یک سوم لبنانیان ، شیعه هستند . در مشرق عربستان سعودی ، و شمال هند، و بخصوص در حوالی لکنهو ، در دکان Deccan ، و بمبئی و در پاکستان ، و

۱- مروج الذهب ج ۱ ص ۴۴۳ : المراجعات عبدالحسین شرف الدین ،

صیدا ۱۳۵۵ ، ص ۱۶۷ ، دائرة المعارف الاسلامیه (ترجمه عربی) ج ۱ ، ص ۱۴ ،

ص ۶۱-۶۲ .

هك چهارم مردم افغانستان، و مردم آذربایجان شوروی مذهب شیعه دارند.^۱

مرجئه :

پس از شهادت علی (ع) و روی کار آمدن بنی امیه توده مردم که معروف به سواد اعظم شدند در برابر خوارج که نه به امامت علی و نه به خلافت معاویه و بنی امیه و نیز در مقابل شیعیان علی که معتقد به امامت او بودند فرقه تازه ای را تشکیل دادند که مرجئه خوانده میشوند. این کلمه از ریشه ارجاء به معنی به تأخیر انداختن است. ایشان می گویند که ما از عقیده باطنی مردم خبر نداریم و نمی دانیم که واقعاً چه کسی در دل مسلمان و مؤمن است، و چه کسی نامسلمان و فاسق. چون همگی به ظاهر مسلمانند ما آنان را مسلمان می خوانیم، و ثواب و عقاب ایشان را تا روز قیامت به تأخیر می اندازیم، تا خداوند در باره پاداش و کیفر آنان داوری فرماید. ایشان در این دنیا حکمی به ثواب یا گناه مسلمانان نمی کنند. از اینجهت ایشان تنها ایمان را برای مسلمانان کافی می دانند. شهرستانی برای ارجاء دو معنی ذکر می کند، یکی به تأخیر انداختن که شرح آن در بالا گذشت، و دیگر به معنی امید بخشیدن است، و به همین معنی ثانی در کتاب فرق الشیعة نوبختی به کار رفته است (ترجمه ص ۱۴)، و به معنی دوم است که می گویند همانطور که معصیت به ایمان ضرر نمی رساند، با کفر هم اطاعت و فرمانبرداری فایده ندارد.

عقیده مرجئه در باب امام یعنی جانشین رسول خدا این بود که پس از انتخاب شخصی به اجماع به این مقام، باید هر چه او می گوید و امر میدهد اطاعت کرد و فرمان او را واجب شمرد. ایشان عصمت امام را از خطا لازم

۱- درباره آخرین تحقیقی که راجع به شیعه قدیم شده است، به مقاله

ذیل مراجعه نمائید.

Marshall Hodgson, How did the Early Shia, Become
Sectarian Journal of the American Oriental Society, 75 :
1-13 (1959).

درباره آمارشیمان رجوع شود به دائرةالمعارف بریتانیکا، طبع اخیر.

نمی‌دانستند. پیدایش این فکر بر اثر تسلط بنی‌امیه بود؛ چون بنی‌امیه به صورت ظاهر نظم و امنیت را در بلاد اسلامی برقرار کرده بودند، سواد اعظم مردم که بیشتر آنان طبقات پیشه‌ور و زارع و اهل شهرها را تشکیل می‌دادند، و هرج و مرج و جنگ را موجب اتلاف نفوس و ضرر و زیان اموال خود می‌دانستند از اینجهت نظم و امنیت از هر وقت دیگر بیشتر مطلوب ایشان بود. این عقیده کاملاً به نفع معاویه و جانشینان او تمام می‌شد. مرجه اسباب کار تقویت بنی‌امیه شدند و تا این خاندان روی کار بودند، آن فرقه نیز اعتباری داشتند. ولی همینکه بساط دولت اموی برچیده شد، مرجه هم از اهمیت و اعتبار افتادند.

مرجه علی را از درجه نخستین که جانشینی بلا فصل پیغمبر باشد به درجه چهارم یعنی خلیفه چهارم تاخیر می‌اندازند. از اینجهت است که مرجه و شیعه دو فرقه مقابل یکدیگر هستند.

بعضی از فرق اسلام عقیده ارجاء را پذیرفته‌اند، از اینجهت به قول شهرستانی مرجه به چهار صنف تقسیم می‌شوند:

مرجه خوارج، مرجه قدریه، مرجه جبریه، و مرجه خالص. یکی از شاعران شیعه در نکوهش مرجه گفته است:

إذا المرجی سرك ان تراه	بموت بدائه من قبل مونه
فجدد عنده ذكری علی	ووصل علی النبی وآل بینه

یعنی:

هرگاه می‌خواهی شادمان شوی از اینکه يك مرجی به درد خود پیش از مرگش بمیرد، ذکر نام علی را در پیش او تجدید کن، و به پیغمبر و اهل بیت وی درود بفرست.

بعضی از غلاة شیعه مانند مغیره بن سعید به نقل از سعید بن جبیر از پیغمبر روایت کردند که فرمود: «المرجئة یهود هذه الامة».

فرقه‌های مرجیان خالص از این قرارند: یونسیه، پیروان یونس نمیری. عبیدیه، پیروان عبید مکتب، غسانیه، پیروان غسان کوفی. بوثوبانیه پیروان ابو ثوبان مرجی تومنیه، پیروان ابو معاذ تومنی. صالحیه، پیروان صالح بن

عمرو صالحی^۱ .

اختلاف درباره امامت

در پیرامون مسئله امامت در بین امت اسلام اختلاف است و به شرح زیر
برچند دسته تقسیم میشوند :

۱- عده‌ای گفتند که امامت به اتفاق و اختیار امت ثابت می‌شود ، و آنان طرفدار امامت و خلافت ابوبکر و خلفای راشدین پس از رحلت رسول خدا بودند ، و اکثر مسلمانان جهان جز شیعه بر این عقیده‌اند .
در اینجا امامت به معنی خلافت و ریاست دنیوی است ، و فرقی با ریاست جمهور و امیری که مردم بر خویشتن اختیار می‌کنند ندارد و معصوم و بری از خطا نیست . زیرا به قول ایشان هر جامعه محتاج به امیر و شخصیتی است که آنان را در امور کشوری و لشکری اداره کند و در بین ایشان داوری نماید^۲ .

این دسته را اهل اجماع نیز گویند ، زیرا که معتقدند اجماع مسلمین امام را به این مقام اختیار نموده است . بعضی از این دسته مسئله اختیار امت را توسعه داده و رضامندی و بیعت مردم را به خلافت معاویه و مروان بن حکم و فرزندان ایشان نیز جایز دانسته‌اند . طرفداران این عقیده را بطور کلی اهل سنت و جماعت و یا عامه در برابر شیعه که خاصه باشند نیز خوانده‌اند ، و در روایات شیعه آمده که : « نخذ ماخالف العامة » ، و « ماخالف العامة فیه الرشاد »^۳ .

۱- الملل و النحل شهرستانی ، ص ۲۲۲-۲۳۴ ، المقالات و الفرق ص ۱۳۱ ، اسلام در ایران ص ۲۱۳-۲۱۴ ، خاندان نوبختی ص ۳۱-۳۲ ، الايضاح لفضل بن شاذان ص ۴۴-۴۷ ، ۹۳-۱۲۶ .

H. Laoust, Les Schisimes. dans L. Islam, Paris, 1965, P. 1-54.

۲- گلدزیهر : العقیده و الشریعة ص ۱۸۲ .

۳- کلینی ، الکافی ص ۳۹ ، العقیده و الشریعة ص ۲۱۱ .

۲- طرفداران نص: دسته‌ای گفتند که امامت جز از راه نص و تعیین پیغمبر حاصل نیاید و بر رسول خدا است کسی را که شایسته این مقام باشد به آن امر مهم تعیین کند. همه شیعیان در مورد امامت قائل به نص رسول خدا هستند، و در این اصل آنان بر دو دسته تقسیم میشوند:

۱- قائلین به نص جلی: یعنی کسانی که قائل به نص و تعیین آشکار شدند و گویند پیغمبر به نص جلی در روز غدیر خم علی را به امامت برگزید، و صریحاً وی را به جانشینی خویش تعیین فرمود.

۲- قائلین به نص خفی: که همان زیدیه باشند، گفتند نصی را که پیغمبر درباره علی کرده نص خفی یعنی تعیین پنهان است، و آن حضرت بنا بر مصالحی راز امامت علی را بطور پنهان به بعضی از اصحاب فرموده است. طرفداران نص جلی می‌گویند که علی پیش از اینکه کشته شود، کتاب و سلاح خود را به پسرش حسن تحویل داد، و در حضور اهل بیت و بزرگان شیعه گفت: ای پرک من مرا رسول الله فرموده که ترا وصی خود کنم، و کتابها و سلاح خویش را همانطور که پیغمبر آنها را به من عطا فرمود به تو تحویل دهم، و مرا فرمود که به تو امر کنم که هرگاه مرگ ترا فرا رسد تو آنها را به برادرت حسین تحویل دهی، سپس روی به پسرش حسین کرده گفت پیغمبر خدا به تو امر کرده است که ودیعه امامت را همچنان به پسر علی بن حسین سپاری و درباره علی بن حسین فرموده است که او نیز ودیعه امامت را به پسرش محمد بن علی تحویل دهد و سلام رسول الله و مرا به او برساند. شیخ صدوق در کتاب الکافی، و شیخ مفید در الارشاد خود روایت کرده‌اند که ودیعه امامت عبارت از جفرا حمر و جفرا بیض و مصحف فاطمه، و کتاب الجامعه بوده است. اما جفرا حمر کیسه‌ای از پوست بوده که در آن سلاح رسول خدا قرار داشته، و این شمشیر از خاندان ائمه خارج نخواهد شد، و سرانجام به دست قائم آل محمد خواهد افتاد. اما جفرا بیض کیسه‌ای بوده است که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتابهای آسمانی پیشین جای داشته است. امام مصحف فاطمه، قرآن حضرت فاطمه بود. اما الجامعه، کتابی بوده است که رسول خدا املاء می‌کرده و علی

۱- خاندان نوبختی ص ۵۷؛ اصول کافی ص ۱۱۰؛ العقیده و الشریعة

به‌خط خود می‌نوشته و همه احتیاجات مردم از زمان رسول‌خدا تا روز قیامت از حلال و حرام در آن مضبوط بوده است.^۱

کلینی روایت کرده که این صحیفه که به‌خط علی بوده هفتاد ذراع به‌ذراع رسول‌خدا درازا داشته، و در آن تمام چیزهای حرام و حلال و مورد نیاز مردم نوشته شده است. در باره جفر روایت می‌کند که در آن دانش پیغمبران و اوصیا و علمای بنی‌اسرائیل مسطور بوده است.^۲ مسعودی نیز به این کتابها و صحائف اشاره کرده است.^۳ ملا محمد باقر مجلسی می‌نویسد کسه در کتاب الجامعه صحف یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر وجود داشته که از جمله آنها صحیفه آدم ابوالبشر، و شیث، و ادریس، و صحف ابراهیم، و موسی، و عیسی بوده است.^۴

مجلسی در کتاب دیگر خود می‌نویسد که جفر جامع کتابی بوده که بیست و هشت فصل داشته و هر فصلی دارای بیست و هشت صفحه و هر صفحه‌ای بیست و هشت جزء بوده است. دیگر جفرایش بوده که چهارده جزء داشته و هر جزئی نیز به چهارده بهر قسمت می‌شده، و کتاب دیگر مصحف فاطمه بوده که در آن احادیث زیادی وجود داشته و در آن روایت شده که خداوند به آدم پانزده حرف از حروف اسم اعظم، و به نوح هشت، و به ابراهیم شش، و به موسی چهار، و به عیسی دو، و به آصف بن برخیا یک حرف، و به حضرت محمد هفتاد و دو حرف عطا فرمود و آنها را نیز رسول‌خدا به علی (ع) بخشیده.

۳- امامت فاضل و مفضول: زبده در مقابل امامت فاضل به امامت مفضول قائل شدند، و گفتند با وجود شخص فاضل و برتر تعیین شخص مفضول و فروتر به امامت جایز است. به همین دلیل با بودن علی بن ابیطالب که فاضل‌تر

۱- السیدهاشم معروف: عقیده‌الشیعه الامامیه، بیروت ۱۹۵۶، ص

۲- اصول کافی ص ۸۵.

۳- مروج الذهب مسعودی، ج ۷ ص ۳۸۲.

۴- حیاة القلوب مجلسی ج ۲.

۵- تذکرة الائمة مجلسی طبع طهران ص ۱۵۶ عقیده‌الشیعه ص ۶۴-۶۶.

از دیگر صحابه پیغمبر بود ، ابوبکر و عمر و عثمان را که مفضول بودند، امام میدانستند، و می گفتند امامت مفضول بنا بر مصالحی جایز است . بیشتر معتزله زیدی مذهب بودند، از اینجهت غالب ایشان قائل به امامت مفضول شدند،^۱ و از جمله ایشان ابن ابی الحدید صاحب شرح نهج البلاغه است که در فاتحه آن کتاب می گوید: « الحمد لله الذی ... قدم المفضول علی الافضل لمصلحة اقتضاها التکلیف^۲ » ، یعنی « سپاس خدایی را که برتری داد مفضول را بر افضل به جهت مصلحتی که تکلیف [بندگان] اقتضای آنرا داشت » .

۴- اختلاف درباره قوم و قبیله امام : کسانی که طرفدار تعیین امام به اجماع و اتفاق امت بودند مسئله نژاد را پیش کشیده گفتند که امام باید مسلمان و عربی نژاد و عربی زبان و از قبیله قریش باشد، و حدیثی را که ابوبکر از پیغمبر روایت کرد که « الخلیفه من قریش » دلیل خود آوردند .

بنی هاشم گفتند امام علاوه بر اینکه مسلمان و عرب و قرشی باشد، هاشمی نیز باید باشد. اینان کسانی بودند که خلافت بنی امیه را قبول نداشته و طرفدار امامت بنی عباس یا آل علی بودند .

خوارج مسئله نژاد را انکار کرده گفتند هر مسلمان با تقوی و صالح و لایقی که زورمند و صاحب شمشیر باشد برای خلافت و امامت شایسته است ، خواه قرشی و خواه حبشی و عربی یا عجمی باشد . شبیهه از ایشان شرط جنسیت را نیز از میان برده گفتند در امامت فرقی بین مرد و زن نیست و هر مرد و زن با تقوایی که قائم به شمشیر باشد لایق به امامت و خلافت است .

امامت عامه را که همان خلیفه باشد امامة الکبری نامند ، در مقابل امامة الصغری که همان پیشنمازی و امامت در مسجد است . از اینجهت خلیفه را امام الاکبر و امام جماعت و پیشنماز را امام الاصغر گویند .

امامت از نظر شیعه امامیه : در نظر شیعه امامیه :

۱- امام باید معصوم باشد و مقصود از عصمت معصوم اینست که باوجود

۱- خاندان نوبختی ص ۵۷ .

۲- شرح نهج البلاغه ، طبع مصر ۱۹۶۵ ، ج ۱ ص ۳ .

قدرت هیچ داعیه‌ای از دواعی برترك طاعت و ارتكاب معصیت عمداً یا سهواً در او موجود نباشد .

۲- امام باید منصوص علیه باشد ، زیرا که عصمت از امور باطنی است که جز خداوند بر آن آگاه نیست . یا باید خداوند که بر عصمت او داناست به امانت او به نص حکم کند، و یا از دست امام کرامتی و معجزه‌ای صادر شود که صدق دعوی او را برساند . تنصیب چنانکه در پیش گفتیم باید از جانب خداوند یا پیغمبر یا امام سابق صورت بگیرد .

۳- امام باید افضل مردم زمان خود باشد .

۴- امام برحق بعد از حضرت رسول به نص صریح ، حضرت علی بن ابیطالب و بعد از آن حضرت ، یازده فرزند اومی باشند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلایق بودند و همه به نص صریح امام قبل به این مقام تعیین شده‌اند .

بعلاوه شیعیان امامیه معتقدند که امامان دارای علم «لدنی» هستند و آن علمی است که مفهوم تمامی دین و علوم غیبی و همه دانستیهای جهان را دربر می‌گیرد . این علم لدنی و مخفی بر علی مکشوف شد و از وی پیاپی به دیگر امامان منتقل گردید . بنابراین به قول ایشان امام از همه وقایع گذشته و آینده جهان اطلاع دارد^۱ . همچنین معتقدند که به جای وحی که بر پیغمبران نازل می‌گردد ، خداوند امور غیبیه را به ائمه الهام می‌نماید . و ایشان را از اسرار عالم آگاه می‌سازد . پیغمبر جبرئیل را می‌بیند و کلام او را می‌شنود اما امام کلام جبرئیل را می‌شنود ولی او را نمی‌بیند .

در باب تعداد ائمه در آن واحد، وجود بیشتر از يك امام را در يك زمان صحیح نمی‌دانستند ، ولی عده‌ای می‌گفتند وجود دو امام در يك زمان در نقطه از جهان جایز است . همچنین عده‌ای می‌گفتند در آن واحد ممکن است دو امام باشد ، یکی ناطق و دیگری صامت ، یعنی یکی گویا و دیگری خاموش . چون امام ناطق درگذرد ، امام صامت جای او را بگیرد ، و این گفتار بعضی از

۱- خاندان نوبختی ص ۵۸ . به نقل از شرح باب حادی عشر ص

۵۳-۵۸ .

۲- اسلام در ایران ص ۲۸۱ .

و ابناء کم و نساء نا و نساء کم و انفسنا و انفسکم، ثم ننهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین»^۱. یعنی «ای پیغمبر پس بگو بیاثید تا پسران خود و پسران شما و زنانمان و زنان شما و خودهایمان و خودهایتان را بخوانیم، سپس زاری کنیم و نفرین خدای را بردروم و بگویم بفرستیم»، طبری در تفسیر آیه «... انما انت منذر و لكل قوم هاد»^۲ از سعید بن جبیر به نقل از ابن عباس روایت کرده، چون آیه «انما انت منذر» بر رسول خدا نازل شد. دستش را بر سینه خود گذاشته و فرمود منذر و ترساننده منم و سپس با دست به سوی شانه علی اشاره کرده فرمود: «انت الهادی یا علی، بك یهتدی المهندون من بعدی»، یعنی «ای علی تو راهنمایی، و به وسیله تو مردم بعد از من رهبری خواهند شد»^۳.

گویند منصوص همه این آیات و لایات حضرت علی بن ابیطالب است. همچنین به احادیثی از این قبیل استناد می نمایند: «انت الخلیفة من بعدی، وانت وصی و قاضی دینی. و سلموا علیه بأمره المؤمنین، و افضا کم علی؛ تعلموا منه و لا تعلموه؛ اسمعوا له و اطیعوه، و من كنت مولاة فعلی (و هذا علی) مولاة، وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لابی بعدی، واللهم آتی باحب الخلق الیک یا کل معی هذا الطائر، و انما مدینة العلم و علی بابها، و نعم الراکبان هما و ابوهما خیر منها، و لاعطین الراية غدا رجلاً بحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کراراً غیر فرار، و ان علیاً منی و انما منه وهو ولی کل مؤمن بعدی. و مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق»، ترجمه آن احادیث به پارسی این است: «تو پس از من جانشین منی. تو وصی و وامگذار من هستی، او را با میری مؤمنان سلام دهید، بهترین قاضی در میان شما علی است؛ از او بیاموزید و به او نیاموزید، از او بشنوبد و فرمان برید، هر که را من مولای او هستم علی نیز، مولای اوست، او در نزد من مانند هارونی در پیش موسی؛ جز اینکه پیغمبری پس از من نیست، خدایا کسی را که از همه آفریدگسنت بیشتر دوست داری نزد من آور تا با من این پرنده را بخورد، من شهر دانشم و علی دروازه آن

۱- قرآن کریم سوره سوم (آل عمران) آیه ۶۱.

۲- قرآن کریم سوره سیزدهم (الرعد)، آیه ۷.

۳- تفسیر طبری ج ۱۳ ص ۱۶۳، ایضاً گلدزیهر، مذاهب التفسیر الاسلامی

ترجمه دکتر عبدالعلیم نجار، طبع مصر ۱۹۵۵، ص ۲۹۱.

است، این دوتن [حسن و حسین] بهترین سوارند و پدرشان به از آندوست، هرآینه فردا درفش سپاه را به مردی خواهم داد که خدای و رسولش را دوست دارد و خدا و پیغمبر او نیز وی را دوست دارند؛ و جنگاوری است که هرگز نمی‌گریزد، علی از من است و من از او هستم، و وی ولی هر مؤمنی پس از من است؛ و مثل اهل بیت من مانند مثل کشتی نوح است هر که در آن بنشیند نجات یابد و هر که روی‌گرداند غرق شود.

همچنین برادر خواندگی او با پیغمبر و دادن آن حضرت دخترش حضرت فاطمه را به وی و بستن دستارش را بر سر او و نشان دادن او بر شتر خویش و مانند آنها، دلیل جانشینی و امامت او دانند.

اهل سنت و جماعت بدون اینکه حق خلافت را از خلفای سه‌گانه پیش از علی سلب کنند، علی (ع) را مردی صاحب فضیلت و معرفت و از حیث علم و تقوی برتر از دیگر اصحاب می‌دانند. چنانکه حسن بصری که از دانشمندان اهل سنت در دوره اموی است او را «ربانی هذه الامة»^۱ خوانده است، و هیچک از علمای سنت و جماعت نیست که ستایشگر فضیلت و تقوی و بزرگواری علی بن ابیطالب نباشد. منتهی با همه فضایل و مناقبش او را وصی و جانشین پیغمبر نمی‌دانند، بلکه وی را از خلفای راشدین می‌شمارند.^۲

اهل سنت غالباً به دنبال نام صحابه رسول خدا، و سه خلیفه اول، و بعضی از بزرگان اسلام عبارت «رضی الله عنه»، یعنی «خداوند از او راضی باشد» ذکر کنند. تنها در مورد علی بن ابیطالب است که از جهت فضل و علو مقامی که دارد به مناسبت آنکه در جاهلیت کودک بوده و مانند اصحاب پیغمبر بت نپرستیده و

۱- ينابيع الموده، تأليف سليمان بن ابراهيم القندوزي، طبع نجف ۱۹۶۵، ج ۱ ص ۳۶-۴۵، ۶۲-۶۳، ۱۲۹۸، النكت الاعتقادية تأليف ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان قمی معروف به شیخ مفید، ترجمه دکتر مشکور در باب ششم تاریخ مذاهب اسلام ص ۲۸۱-۲۸۲، الفدیر فی الكتاب والسنة والادب ج ۱ ص ۵۸۰-۵۸۱، کشف المراد و شرح تجرید الاعتقاد ترجمه شیخ ابوالحسن شعرانی، تهران ۱۳۵۱، ص ۵۴۲-۵۵۲، عقیده الشیعه تألیف دونالدسن ص ۶۰-۶۳

۲- کتاب البخلاء جاحظ، طبع لیدن ۱۹۰۰، ص ۲۱۲.

۳- العقیده والشریعه ص ۱۷۵.

روی بر بتان تمالیده و خداوند او را از پرستش اصنام حفظ کرده است از اینجهت عبارت «کرم الله وجهه». یعنی «خداوند روی او را درختان سازد، و قدر و منزلتش را بیفزاید» را به کار برند.

خلافت عبدالله بن زبیر و وقایع بعد از شهادت حسین (ع)

پس از شهادت حضرت حسین بن علی به دست بنی امیه، عبدالله بن زبیر که به مکه پناه برده بود و دعوی خلافت داشت از این واقعه استفاده کرد، و مردم را علیه بنی امیه برانگیخت. عمرو بن سعد والی مدینه لشکری به فرماندهی عمرو بن زبیر برادر عبدالله که از خواهران بنی امیه بود به جنگ برادرش فرستاد. عمرو در برخورد با برادره وفق به گرفتن او نشد و عبدالله بن زبیر او را زندانی کرد.

دیری نگذشت که مردم مدینه از شنیدن اخباری که از فسق و فجور یزید حکایت می کرد برانگیخته شدند و عبدالله بن حنظله انصاری را به حکومت برداشتند. یزید بن معاویه لشکری به سرداری مسلم بن عقبه به مدینه فرستاد. مسلم درجایی بنام حرّه و اقیم در بیرون مدینه مردم را شکنی سخت داد و سه هزار و پانصد تن از موالی، و هزار و چهارصد و به قولی هزار و هفتصد تن از انصار، و هزار و سیصد تن از قریش را بکشت و خود عبدالله بن حنظله به قتل رسید. (۲۶ ذی حجه ۶۳ هجری).

مسلم سه روز مدینه را قتل و غارت کرد و مردم را به بندگی یزید در آورد. علی بن حسین زین العابدین را به نزد او آوردند، مسلم بر خلاف انتظار او را گرامی داشت و وی را در کنار خود نشاند و گفت یزید به من سفارش کرده است که در باره تونیکمی کنم. امام فرمود من بدانچه را که اهل مدینه کردند راضی نبودم، سپس مسلم بن عقبه فرمان داد که علی بن حسین را با احترام به خانه اش بردند. مسلم بن عقبه می خواست که به جنگ عبدالله بن زبیر به مکه رود، ولی پیش از آنکه به آن شهر برسد درگذشت و حصین بن نمیر سکونی به جای او به مکه لشکر کشید و آن شهر را محاصره کرد. در محاصره آتش به خانه کعبه افتاد، و آن خانه دچار حریق شد. در این میان خبر رسید که یزید درگذشته است،

و حصین از محاصره دست بکشید (ربیع الاول ۶۴ هـ)^۱.
 پس از مرگ یزید پسرش معاویه دوم به خلافت نشست و جز چهل روز
 خلافت نکرد. بعد از او بنی امیه مروان بن حکم را که پیری آزموده و محیل بود
 به خلافت برداشتند.

پس از مردن یزید کار عبدالله بن زبیر بالا گرفت و دعوی خلافت کرد، و
 عراق را به دست برادرش مصعب بن زبیر تسخیر نمود و حکومت او بر حجاز
 نه سال به طول انجامید، تا اینکه عبدالملک که به جای پدرش مروان در شام
 به خلافت نشسته بود، حجاج بن یوسف ثقفی فرمانروای عراق را به جنگ
 عبدالله روانه کرد. حجاج در اول ذی قعدة سال ۷۲ مکه را با منجین محاصره
 کرد، چنانکه خانه کعبه با بعضی از خاندهای آن شهر به ضرب منجین ویران
 گشت. سرانجام عبدالله با مادرش که اسماء ذات النطاقین نام داشت وداع کرده،
 خود به پدان جنگ آمد و آنقدر پایداری کرد تا به قتل رسید. گویند در آن هنگام
 ۷۳ سال داشت. جسد او را به فرمان حجاج به دار آویختند (۷۳ هجری)^۲.

توآیین:

پس از رسیدن مروان به خلافت مردم کوفه که از او و عبدالله بن زبیر
 راضی نبودند، و از شهادت امام حسین سخت اندوهگین بودند، از یاری نکردن
 به امام حسین پشیمان شدند و توبه کرده خود را توآیین خواندند، و به پیشوایی
 سلیمان بن صرد خزاعی قیام کردند. ایشان سوگند خوردند که تا آخرین کس از
 کشندگان امام حسین را به هلاکت نرسانند از پای نشینند. بزرگان این قوم
 سلیمان بن صرد، و مسیب بن نجبه فزاری، و عبدالله بن سعد بن نفیل، و عبدالله بن
 وال تمیمی، و رفاعه بن شداد بجلي از اصحاب علی بودند، و همگی ریاست
 سلیمان بن صرد را پذیرفتند.

۱- اخبار الطوال دینوری ص ۲۷۰؛ تاریخ یعقوبی طبع هوتسما ج ۲ ص
 ۲۹۸؛ مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۱۶۲-۱۶۴؛ معجم البلدان یاقوت ج ۲ ص ۲۵۲؛
 الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۱۱-۱۲۱.

۲- الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۲۳، ۲۰۷، ۳۴۸.

سلیمان بن سرد (۲۸ ق. ه - ۶۵ ه) نخست از اصحاب رسول خدا بود، سپس در جنگ جمل وصفین در رکاب آن حضرت بجهنگید. در هنگام قیام حسین بن علی از کسانی بود که به آن حضرت نامه نوشت و او را به کوفه دعوت کرد، سپس از او روی گردانید. در این هنگام با یاران توبه کرده بر مروان بن حکم خلیفه بنی امیه قیام نمود. سن هیچک از ایشان از شصت سال کمتر نبود. کار این اتحاد سرعت بالا گرفت، آنان بیعت خود را با حضرت علی بن حسین آشکار ساخته و خلع مروان را خواستار شدند، و در اوایل سال ۶۵ ه هزار تن درجایی به نام عین الورد گرد آمده به خونخواهی حسین بن علی برخاستند. مروان عبیدالله بن زیاد را به جنگ ایشان فرستاد، وی با سلیمان بن سرد جنگ کرد و او را بکشت و با کشتن وی شورش کوفیان فرونشست (۶۵ ه)۱.

قیام مختار:

پس از شکست قیام توابین، مختار بن ابوعبید ثقفی هواخواهان حسین بن علی را در کوفه گرد آورد و به خونخواهی آن حضرت برخاست (۶۶ ه). سپس قاتلان و کسانی که در کشتن حسین بن علی دست اندرکار بودند دستگیر کرده همگان را بکشت. مختار شمر و عمر بن سعد را به قتل رسانید و سرایشان را برای حضرت زین العابدین به مدینه فرستاد. سپس عبیدالله بن زیاد را در کنار رود زاب شکست داده بکشت، و سر او را به قصر الامارة کوفه جایی که سر امام حسین را برای ابن زیاد آوردند فرستاد. مختار نخست مردم را به امامت علی بن حسین زین العابدین که در مدینه می زیست می خواند، ولی آن حضرت به وی توجه نداشت، و همین حسن سیاست بود که عبدالله بن زبیر که بر مکه و مدینه حکومت داشت متعرض علی بن الحسین نگردید. امام نامه هایی را که از مختار می رسید پاسخ نمی داد، و رسماً در مسجد مدینه از او تبری جست. چون علی بن حسین از مختاریزاری جست، مختار دعوت به امامت محمد بن حنفیه پسر علی بن ابیطالب

۱- تاریخ یعقوبی طبع لیدن ج ۲ ص ۳۰۶؛ الکامل ابن اثیر ج ۴ ص

کرد. و به شمال عراق اشکر کشید و تا موصل را ضمیمه حکومت خود نمود. ایرانیان در این قیام به مختار یاری کردند، و حتی عده ایشان در سپاه مختار چند برابر عربها بود. عده ای از خوارج نیز در رکاب مختار می جنگیدند. عبدالله بن زبیر که در این هنگام کارش در مکه بالا گرفته بود. برادرش مصعب را به جنگ مختار و تصرف کوفه فرستاد. مختار در ۶۸ هـ از مصعب شکست خورد و در مذار در ناحیه میسان میان واسط و بصره به قتل رسید. از لشکریان او قریب هفت هزار تن اسیر شدند که غالب ایشان ایرانی بودند و همه از دم تیغ لشکریان مصعب گذشتند.

کیسانیه و محمد بن حنفیه (۴۱-۵۸۱):

طرفداران مختار را کیسانیه خواندند. مختار برای پیشرفت کار خود شیعیان را نخست دعوت به علی بن حسین و سپس به محمد حنفیه می کرد. البته کار او مبتنی بر اعتقاد وی به اهل بیت نبود، بلکه می خواست بهره برداری سیاسی کرده باشد. چون کار وی بالا گرفت خود دعوی رسیدن وحی از جانب خدا به خود کرد و عباراتی مسجع و مقفی^۱ به تقلید قرآن بر زبان میراند. محمد بن حنفیه از وی بیزارى جست و چندان که مختار او را دعوت به عراق کرد به وی نپیوست، ولی از قیام مختار استفاده کرده و خود را مخفیانه امام می خواند.

عبدالله بن زبیر چون بر حرمین (مکه و مدینه) دست یافت، محمد بن حنفیه و یاران او را به بیعت خود خواند. محمد از بیعت او سر باز زد، چون مختار بر کوفه متولی شد و مردم را به محمد حنفیه می خواند، عبدالله بن زبیر از بیم آنکه مبدا مردم به محمد بن حنفیه بگراهند، او و یارانش را به بیعت خویش خواند، و چون از آن کار سر باز زدند، آنان را در زمزم محصور و زندانی کرد، و تهدید به قتل نمود. محمد حنفیه ناچار نامه به مختار نوشت و از او یاری خواست، مختار نامه او را برای یاران خود بخواند و گفت این مهدی شما و بازمانده اهل بیت پیغمبر است که مرا به یاری خویش می خواند. سپس ظیان بن عماره را

۱- مروج الذهب مسعودی ج ۵ ص ۱۷۲ : الکامل ابن اثیر ج ۴ ص

با چهارصد کس و چهارصد هزار درهم ، و با عده بسیاری دیگر به مکه فرستاد . آنان با پرچمهایی که در دست داشتند به مسجد الحرام درآمدند ، و با صدای بلند دعوی خونخواهی حسین بن علی را می کردند تا به زمزم رسیدند . از آنطرف ابن زبیر همزم فراوانی فراهم آورد تا ایشان را بسوزاند ، آنان در مسجد الحرام را شکسته و بر محمد بن حنفیه درآمدند و گفتند میان ما و این دشمن خدا که عبدالله بن زبیر باشد یکی را اختیار کن . محمد بن حنفیه گفت من روا نمی دانم که در خانه خدا جنگ و خونریزی شود . ابن زبیر به ایشان رسید و فریاد بر آورد « و اعجابا لهذه المخشیه » ، یعنی « شگفتا از این چوب بدستان » ، زیرا ایشان در هنگامی که وارد حرم شدند به جای شمشیر چوب به دست داشتند ، چون در حرم همراه داشتن شمشیر جایز نیست . سپس عبدالله بن زبیر گفت گمان می کنید که من می گذارم محمد بن حنفیه را پیش از آنکه به من بیعت کند از اینجا برود؟ آنگاه کسان مختار که در بیرون مسجد الحرام بودند ، به مسجد درآمده فریاد بر آوردند که ما خون حسین را می خواهیم . عبدالله بن زبیر از ایشان بترسید و از خارج شدن محمد بن حنفیه جلوگیری نکرد . محمد بن حنفیه با چهار هزار کس به « دره علی » رفت ، و در همانجا می زیست . چون مختار کشته شد و ابن زبیر تقویت یافت دیگر باره محمد بن حنفیه را به بیعت خود خواند ، و قصد حمله بر وی و کسان او کرد . در این هنگام نامه ای از عبدالملک بن مروان که تازه به خلافت نشسته بود رسید ، و از او خواست که به شام رود . سپس محمد بن حنفیه و یارانش از آن دره بیرون آمده به شام رفتند ، و کثیر عزه شاعر اهل بیت که محمد بن حنفی را مهدی موعود میدانست و نیز در رکاب وی بود این شعر را سرود :

هدیت یا مهدینا ابن المهدی	انت الذی نرضی به و نرتجی
انت ابن خیر الناس بعد النبی	انت امام الحق لنا نمتری
یا بن علی سر و من مثل علی	

یعنی: راه یافتی ای مهدی ما پسر راه یافته ، تو کسی هستی که ما به تو خوشنودیم و امیدواریم . تو پسر بهترین مردم پس از پیغمبری ، تو امام برحق هستی و مادر آن شکی نداریم .

ای پسر علی برو و چه کسی مانند علی است .

چون به مدین رسید خبردار شد که عبدالملک بن مروان به عمرو بن سعید که از کسان او بود بدعه‌دی کرده است، از آمدن خود پشیمان شد و در «أبله» که بندری بر کنار دریای احمر، در آخر حجاز و در مرز شام بود فرود آمد، و از آنجا دیگر بار به مکه بازگشت و با کسان خود در دره ابوطالب جای گرفت. و از آنجا به طائف رفت. ابن عباس نیز که از عبدالله بن زبیر رنجیده و ترسان بود به وی پیوست، و در طائف در گذشت، و محمد بن حنفیه بروی نماز خواند. محمد بن حنفیه تاهنگامی که حجاج، ابن زبیر را در مکه محاصره کرد در طائف بود، سپس از طائف به دره ابوطالب بازگشت. حجاج از او خواست تا با عبدالملک بیعت کند. وی از آن کار خودداری کرد، چون ابن زبیر کشته شد، محمد بن حنفیه نامه‌ای به عبدالملک نوشت و برای خود و کسانش از وی امان خواست. عبدالملک به او امان داد. چون پیک محمد بن حنفیه با امان نامه عبدالملک بازگشت، محمد بن حنفیه به نزد حجاج آمد و به عبدالملک بیعت کرد و به شام رفت، و از او خواست که دست حجاج را از وی کوتاه کند. گویند محمد بن حنفیه از طائف به سوی «در» در نجد از بلاد بنی سلیم رهسپار شد. چون به کوه رضوی رسید در همانجا زندگی را بدرود گفت. پس از آن پیروان وی بر چند دسته شدند.

کیسانیه پندارند که محمد بن حنفیه پس از کشته شدن حسین بن علی، مختار را بر عراقین فرمانروایی داد، و از او خواست که از قاتلان آن حضرت خونخواهی کند. کیسانیه شش سال پس از شهادت امام حسین قیام کردند و قائل به امامت محمد بن حنفیه شدند. آنان معتقدند که وی اسرار دین و علم تاویل و علوم باطنی را از حسن و حسین فراگرفت. بعضی از ایشان ارکان شریعت مانند نماز و روزه را تاویل کردند و قائل به تناسخ و حلول بودند، همگی فرق ایشان بر امامت محمد بن حنفیه و روا بودن بداء برخدا همداستانند. این فرقه را مختاریه نیز خوانده‌اند، زیرا مختار مردم را به امامت محمد بن حنفیه می‌خواند و به خونخواهی حسین بن علی برخاسته بود.

۱- طبقات ابن سعد ج ۵ ص ۶۶؛ الکامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۴۹؛ الفرق بین الفرق ص ۲۶-۳۴؛ تاریخ مذاهب اسلام ص ۱۹-۲۸؛ معجم البلدان یا قوت طبع اروپا ج ۱ ماده أبله؛ معجم ما استعجم تألیف ابو عبید، عبدالله بن عبدالعزیز بکری، طبع قاهره ۱۹۴۷ ماده در.

فرق کسانیه :

چون محمد بن حنفیه (در سال ۱۷ هـ) درگذشت پیروان او به فرقه‌های ذیل تقسیم شدند :

- ۱- فرقه‌ای گفتند که علی (ع)، محمد بن حنفیه را به امامت منصوب کرد، و در جنگ جمل درفش سپاه را به وی داد. (ترجمه ص ۴۲).
- ۲- گروهی گفتند که علی (ع) نخست حسن و سپس حسین و پس از وی محمد را به امامت برگزید. (ترجمه ص ۴۷).
- ۳- کربیه که یاران ابو کرب ضریح بودند گفتند که وی در کوهستان رضوی همی زید، تادپگر باره خروج کند. (ترجمه ص ۲۹).
- ۴- گروهی گفتند وی به کبیر یعنی که با عبدالملک بن مروان کرده بود، خداوند او را در کوه رضوی زندانی ساخته است.
- ۵- گروهی به مرگ او بی‌گمان شده و ابوهاشم را جانشین اودانستند، و ایشان هاشمیه‌اند.
- ۶- گروهی گفتند که روح او به اسحاق بن زید بن حارث انصاری حلول کرد، و ایشان حارثیه نام دارند، و از فرق اباحی هستند.
- ۷- گروهی حرثیه نام دارند، و ایشان یاران ابومسلم عبدالرحمن بن محمد ملقب به حرثیان‌اند، و امامت را پس از ابوهاشم حنی برادرش حسن بن- محمد بن حنفیه دانند، و گویند پس از حسن پسرش علی امام بود، و علی که درگذشت از او فرزندی نماند، و ایشان منتظر بازگشت محمد بن حنفیه هستند.
- ۸- گروه دیگر حرثیه هستند و گویند ابوهاشم، عبدالله بن عمرو بن حرب کندی را جانشین خود ساخت، و چون عبدالله به خیانت متهم شد، این فرقه به امامت عبدالله بن معاویه درآمدند، و معتقد به تناسخ و الوهیت پیغمبران و امامان شدند، و فرقه‌های خرمیه و مزدکیه خود را به ایشان بستند.
- ۹- بیافیه گویند که ابوهاشم درباره بیان بن سمان تمیمی وصیت کرد.
- ۱۰- مختاریه پیروان مختار بن ابوعبید ثقفی بودند.

۱۱- اسحاقیه منسوب به اسحاق بن عمر هستند.^۱

۱۲- حیانیه پیروان حیان سراج بودند که می‌پنداشتند امام بعد از علی
پسرش محمد بن حنفیه است و حسین را امام نمی‌دانستند.^۲

زیدیه

کسانی که قائل به امامت حسین بن علی شدند، پس از او پسرش علی بن
حسین یعنی زین العابدین را امام دانستند و پس از رحلت او شیعیان حسنی و
حسینی درباره جانشینی وی اختلاف کردند. زیدیه گفتند که پس از علی بن حسین
پسرش زید امام است.

زید بن علی شاگرد و اصل بن عطاء غزال پیشوای معتزله است، از اینجهت
زیدیه پس از وی پیرو اهل اعتزال شدند. زیدیه قائل به لعن ابوبکر و عمر
و عثمان نیستند، و امامت مفضول را با وجود فاضل جایز می‌دانند. شیعیان کوفه
چون او را مخالف لعن شیخین دیدند، وی را ترك کردند. از اینجهت معروف
به رافضه گشتند که به معنی ترك کننده است. میان زید و برادرش امام محمد باقر
اختلاف بود.

محمد بن عبدالکریم شهرستانی درباره علت اختلاف بین زید و برادرش
امام محمد باقر می‌نویسد که زید از جهت آنکه شاگرد و اصل بن عطا بود مذهب
اعتزال داشت و قدری مذهب بود، و شرط امامت را قیام و خروج به شمشیر
می‌دانست. حتی روزی گستاخانه به برادر گفت که پدر ما امام نبود، زیرا هرگز
خروج نکرد و شمشیر در راه دین نکشید.^۳

زید بن علی در زمان هشام بن عبدالملک خلیفه اموی در سال ۸۱۲۲ بر عامل
او یوسف بن عمر ثقفی فرمانروای کوفه خروج کرد، و در آن واقعه کشته شد.
سروی را به نزد هشام فرستادند و تن او را عریان بردار نمودند.
یکی از شاعران بنی امیه درباره او گفته است:

۱- مذابیح الملووم خوارزمی ص ۲۱؛ بیان الادیان ص ۳۵.

۲- مقیاس الهدایة عامقانی ص ۸۲.

۳- الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۵۱-۲۵۲.

صلبنا لکم زیداً علی جذع نخلة ولم نرمهدیاً علی الجذع یصلب
یعنی: زید را برای شما به تنه درخت خرما بردار کردیم، و ماهرگز هیچ
مهدی را ندیده‌ایم که بر تنه درخت بردار کرده باشند.
سپس پیکرش را سوزانیده و خاکستر او را به رود فرات ریختند. پس از
وی پسرش یحیی بن زید به خراسان گریخت و در ناحیه جوزجان بر نصر بن
سیار فرمانروای خراسان به جنگ بیرون شد (۱۲۵ هـ). نصر، سلم بن
احوزمازنی را به نبرد او فرستاد، و وی را بکشت. سر او را به نزد ولید بن-
عبدالمک فرستادند و جسدش تا قیام ابو مسلم همچنان بردار بود، و وی آنرا از
دارپائین آورده به خاک سپرد. مشهد او به جوزجان میان مرو رود و بلخ زیارتگاه
است.

زیدیه امام را از اولاد علی دانند، خواه از فرزندان حسن و یا حسین
باشد. دیگر اینکه قائم به شمشیر و قادر بر دفاع باشد. از اینجهت امامت کودکان
را نمی‌پذیرند. عصمت را در امامت شرط نمی‌دانند، و وجود بیش از یک امام
را در زمان واحد جایز ندانند، و قائل به رجعت نیستند.

زید از شیوخ ابوحنیفه بود و ابوحنیفه با او بیعت کرد و سی هزار درهم
برای او بفرستاد و مردم را به یاری او برانگیخت. مقریزی در کتاب الخطط خود
مفصلاً به ترجمه حال او پرداخته است. این فرقه از دیگر فرقه شیعه به مذهب
تسنن نزدیکترند. اداره یا اداریسیان که سرسلسله آنان ادریس بن عبدالله بن-
حسن بن حسن بن علی بود و از ۱۱۲ تا ۳۷۵ بر مراکش و آفریقای شمالی حکومت
می‌کرد اولین دولت مستقل شیعه علوی در اسلام بشمار می‌رود، و نیز دولت
الکمه رسی در سعاداء یمن (۲۸۰ تا حدود ۷۰۰ هـ)، و علویان طبرستان (۲۵۰-
۳۱۶ هـ) از زیدیه بودند. مردم یمن زیدی مذهبند و تا پیش از جمهوریت
امام ایشان در شهر صنعاء می‌زیست.

چند سال پیش مجمع علمی میلانو، کتابی در فقه به نام «مجموع فی الفقه»
به روایت ابو خالد واسطی از زید بن علی منتشر کرد که اگر نسبت آن کتاب به واسطی

درست باشد، این کتاب اولین کتاب فقه اسلامی می‌باشد که به دست ما رسیده است.^۱

فرق زیدیه :

فرقه‌های زیدیه که در کتابهای فرق اسلامی آمده از این قرار است:

۱- بتریه یا ابتریه که ایشان را صالحه نیز می‌خوانند، پیروان حسن ابن صالح بن حنی و کثیرالنواء شاعر معروفند که او را ابتر لقب داده بودند.
۲- ابرقیه^۲.

۳- ادرسیه : پیروان ادریس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ایطالب مؤسس دولت ادرسه در مغرب‌اند، و او را برادرش محمد بن عبدالله به این ناحیه فرستاد، و در سال ۱۷۷ هـ به دست سلیمان بن جریر جذری به امر هارون الرشید مسموم گشت^۳.

۴- جارودیه یا سرهوبیه پیروان ابوالجارود یا ابوالنجم، زیاد بن منذر همدی.

۵- جریریه یا سلیمانیه پیروان سلیمان بن جریر رقی که از متکلمان زیدیه بشمار می‌رفت هستند.

۶- حسنیه پیروان حسن بن زید بن الحسن بن علی که در سال ۲۵۰ هـ در طبرستان خروج کرد و بر سلیمان بن عبدالملک بن طاهر فرمانروای آن ناحیه غلبه کرد و جرجان را بگرفت، و پس از او برادرش محمد بن زید جانشین وی شد^۴.

۱- دائرة المعارف اسلام، ماده زیدیه و شیعه، محمد ابوزهره، الامام زید، طبع مصر ۱۹۵۹، الشیعه فی التاریخ ص ۱۵۲، فجر الاسلام ص ۱۳۲۴، الملل والنحل شهرستانی ج ۱ ص ۲۴۹-۲۶۵، انوار الملکوت فی شرح الیاقوت، طبع دانشگاه ص ۲۰۷، کتاب الانتصار ابن خیاط، طبع مصر ۱۹۲۵ ص ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۷۲.

۲- خاندان نوبختی ص ۲۴۹.

۳- ابوالحسن اشعری، مقالات الاسلامیین ص ۶۴-۱۷۹، مقاتل الطالبیین طبع طهران ص ۱۷۰.

۴- تاریخ طبری و ابن اثیر حوادث سال ۲۵۰ هـ، مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۸۳.

۷- حسینیه که ائمه را به این ترتیب می‌شمردند: علی بن ابیطالب، حسین بن علی، زید بن علی بن حسین، یحیی بن زید، عیسی بن زید، محمد بن عبدالله بن حسن، و بعد از محمد هر کس از آل رسول که مردم را به اطاعت خدا بخواند. (ترجمه ص ۸۹).

۷- حسینیه، پیروان حسین بن علی بن حسن بن الحسن بن حسن معروف به صاحب الفخ که در جایی بنام فخ در شش میلی مکه خروج کرد، و به دست عیسی بن موسی با طرفدارانش کشته شد.

۹- خشبیه یا سرخابیه پیروان سرخاب طبری از فرق زیدیه که پس از مختار بن ابی عبیدثقفی خروج کردند، و چون سلاحی جز خشب (چوب) نداشتند از اینجهت آنان را خشبیه گفتند.

۱۰- خلفیه از فرق زیدیه که از یاران خلف بن عبدالصمد بودند.

۱۱- دوکینیه از فرق زیدیه که یاران فضل بن دوکین بودند.

۱۲- ذکیریه از فرق زیدیه که از یاران ذکیر بن صفوان بودند.

۱۳- صباحیه از فرق زیدیه بودند که ابوبکر را امام می‌دانستند و می‌گفتند که علی با اینکه افضل است تصی بر خلافت او نیست.

۱۴- صباحیه از یاران صباح المزنی که از ابوبکر و عمر بیزاری جسته و به رجعت اعتقاد داشتند.

۱۵- عجنیه از فرق زیدیه یاران هارون بن سعید عجلی (ترجمه ص ۸۸).

۱۶- قاسمیه از فرق زیدیه که پیرو قاسم بن ابراهیم بن طباطبای الرمی

۱- مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۸۰، مقاتل الطالبیین جناب تهران ص ۱۵۰-۱۶۱.

۲- خاندان نوبختی ص ۲۵۵.

۳- مفاتیح العلوم ص ۲۱.

۴- مفاتیح العلوم ص ۲۱.

۵- بیان الادیان ص ۱۵۷.

۶- خطط مقریزی ج ۴ ص ۱۷۷.

۷- کتاب المقالات والفرق ص ۷۱.

(در گذشته در ۲۶۴ هـ) بودند^۱ .

۱۷- مرثیه از فرق زیدیه^۲ .

۱۸- نعیمیه از فرق زیدیه که پیرو نعیم بن یمان بودند^۳ .

۱۹- یعقوبیه پیروان یعقوب بن علی کوفی بودند و رجعت را انکار

می کردند. ولی از کسانی که به آن باور نداشتند تبری نمی جستند و از ابوبکر و

عمر روی گردان نبودند^۴ .

معتزله

در زمان بنی امیه و در عهد عبدالملک مروان (۶۵-۸۶ هـ) قدریه یا معتزله

ظهور کردند ، و با فرقه مخالف خود جبریه یا مجبره اختلاف داشتند . جبریه

معتقد بودند که بندگان خدا صاحب افعال خود نیستند و خیر و شر را به خدا

نسبت می دادند ، و نسبت آندورا به انسان امری مجازی می دانستند . برخلاف

ایشان معتزله یا قدریه طرفدار قدرت و حریت اراده انسان بودند ، و انسان را

در کردار و رفتار خویش آزاد می پنداشتند . مخالفان این فرقه قدریه را مجوسان

یا زردشتیان امت اسلام می شمردند و می گفتند که رسول خدا فرموده است :

« القدریه مجوس هذه الامة » ، یعنی « قدریان زردشتیان امت اسلام اند » ، و

به روایت دیگر « ان مجوس هذه الامة المكذبون بأقدار الله » ، یعنی « زردشتیان

این امت کسانی هستند که تقدیرات خداوند را دروغ انگارند » .

هلت اینکه زردشتیان را مجوس اسلام می دانستند آن بود که آنان به دواصل

خیر و شر یا هرمزد و اهریمن معتقد بودند. چون زردشتیان قدیم شر و بدی را

منسوب به اهریمن می دانستند ، از این جهت جبریه مخالفان خود را که معتزله

یا قدریه بودند ، مجوسان امت اسلام گفتند. نخستین کسی که با جبریه مخالفت

۱- خاندان نوبختی ص ۲۶۱ .

۲- « ، ، ص ۲۶۳ .

۳- مقالات الاسلامیین ج ۱ ص ۱۶۹ .

۴- کتاب المقالات و الفرق ص ۷۱ ، ۲۰۲ ، تاریخ مذاهب اسلام ص

۳۰۹-۳۱۰ .

۵- المعجم المفهرس ج ۵ ص ۳۱۸ .

کرد و سخن از قدر گفت معبد بن عبدالله بن هویم جهنی بصری بود، و وی عقیده خود را از يك ایرانی به نام سنوبه فراگرفت. معبد جهنی می گفت هر کس مسئول رفتار و کردار خویش است، و خداوند افعال بندگان را به خودشان واگذاشته، از اینجهت پیروان او را قدریه خواندند. معبد در سال ۸۰ هـ به جرم فساد عقیده کشته شد.

این عقیده را غیلان دمشق، و یونس اسواری، و جمعد بن درهم از وی فراگرفتند.

مقارن همین زمان عالمی زاهد در بصره می زیست که او را حسن بن یسار بصری می خواندند (۲۱-۱۱۰ هـ). وی شاگردی به نام ابو حذیفه واصل بن- عطاء الغزال (۸۰-۱۳۱ هـ) داشت که از موالی ایرانی بود. او عقیده معبد و غیلان را در قدر ناپید کرد. و موسس فرقه فلسفی معتزله شد. شهرستانی می نویسد در زمان حسن بصری فتنه ازارقه از خوارج پدید آمد. ایشان می گفتند هر مسلمان یا غیرمسلمان که مرتکب گناه کبیره شود، شرك است و قتل او به نص قرآن واجب روزی یکی از شاگردان حسن بصری عقیده استاد را درباره رای ازارقه پرسید. حسن سر به جیب فکرت فرورد و هنوز پاسخی نداده بود که یکی از شاگردانش به نام واصل بن عطاء گفت که به عقیده من مرتکبان گناهان کبیره نه کافر مطلقند، و نه مؤمن مطلق، بلکه در منزلت بین المنزلین یعنی در میان دو مرحله کفر و ایمان جای دارند. سپس از پیش استاد دور شد و به ستونی از ستونهای مسجد تکیه کرد. حسن گفت «اعتزل عنا واصل»، یعنی «واصل از ما کناره گرفت»، و از آن روز او و پیروانش را معتزله خواندند.

این دسته را یکی از پنج فرقه بزرگ اسلام که شیعه و خوارج و مرجئه و غلاة و معتزله باشند به شمار آورده اند.

سید شریف جرجانی در شرح مواقف گوید: سبب آنکه معتزله را قدریه گفته اند آنست که ایشان اعمال بندگان را به قدر یعنی قدرتهای انسان نسبت می دادند، و به عقیده او بهتر است آن فرقه را قدریه بهضم قاف خوانند نه قدریه، زیرا قدریه در اصطلاح کسانی هستند که به قدرت خداوند قضا و قدر الهی و